

Ferdinando Frega – Nando the Scribe

GENNARO HOT DOG



Gillettenarrative.com

GENNARO HOT DOG و GILLETTE

GILLETTE TRAILER 18 — NANDO THE SCRIBE

هنوز \$1.

از اتوبوس پیاده شدم و به سوی نشانی‌ای راه افتادم که قرار بود در آن زندگی کنم.

لهجه آمریکایی‌ام از دهانی ایتالیایی غلط به گوش می‌رسید.

عرق می‌ریختم.

احساس کثیفی می‌کردم.

منهتن صبح زود حقیقت را می‌گوید.

کامیون‌های زباله هنوز رد نشده بودند.

خیابان‌ها هنوز بوی شب پیش را با خود داشتند.

برای بیشتر مردم، آن بو حال‌به‌هم‌زن بود.

برای من، بوی خانه می‌داد.

61 سال طول کشید تا به آنجا برسم.

تقصیر لکلک وابسته به FedEx است که در تحویل اشتباه کرد و مرا در جنوب ایتالیا انداخت. مقصد اشتباه.

حالا بدنم سرانجام به ذهنم می‌رسید.

شهر نیویورک در سکوت منتظرم مانده بود.

بعد دیدمش.

یک گاری هات‌داگ.

و در دم دانستم: به خانه رسیده بودم.

نزدیک‌تر رفتم. صاحبش پیر بود. ایتالیایی. اهل ناپل. عالی.

بی‌درنگ نمایشش را شروع کرد.

«خسته‌ام.»

«پیرم.»

«پول ندارم.»

«بچه زیاد دارم.»

«می‌خواهم این کسب‌وکار را بفروشم.»

حرفش را بریدم. «گاری چند؟»

خیره نگاهم کرد. «پیش از اینکه از پول حرف بزنیم... بگو ببینم تو دیگر کی هستی، لعنتی.»

منصفانه بود. رفتیم قهوه بخوریم. بعد ناهار. بعد باز هم حرف. ساعت‌ها گذشت، اما او هرگز به ساعتش نگاه نکرد.

یک جا لبخند زدم و گفتم: «در آمریکا همیشه می‌گویند وقت پول است.»

خندید. «نه.» بعد مستقیم به من نگاه کرد. «بعد از وقت... دل پول است.»

هر دو لبخند زدیم. اما بی‌درنگ دانستم که شوخی نبود.

صبح روز بعد، در شهرداری همدیگر را دیدیم. با همسرش آمد. بعد دخترش. بعد خواهرش. بعد زن برادرش. در آن لحظه کمتر شبیه یک معامله تجاری بود و بیشتر شبیه اینکه داشتم داماد خانواده می‌شدم.

هنوز نمی‌دانستم برای گاری چه می‌خواهد. 35,000\$ پول نقد آماده کرده بودم. امیدوار بودم کافی باشد.

همه‌چیز امضا شد. تمام.

بعد نگاهم کرد و گفت: «چقدر پول داری؟»

همان‌طور جواب دادم که آدم‌های زرنگ به سؤال‌های خطرناک جواب می‌دهند: «نمی‌دانم. نشمرده‌ام. فقط بگو چقدر به تو بدهکارم.»

لبخند زد. «یک دلار.»

سکوت. هیچ‌کس تکان نخورد. هیچ‌کس حرف نزد.

بعد گفت: «به آمریکا خوش آمدی.»

آن روزی بود که چیزی آموختم که بیشتر مردم هرگز نمی‌فهمند.

بعضی مردها کسب‌وکار می‌فروشند. بعضی دیگر میراث منتقل می‌کنند.

سال اول، هر هاتداگ را یک دلار فروختم.

از سر احترام. از سر یادبود.

چون بعضی مردها را نمی‌شود خرید. فقط می‌شود گرامی‌شان داشت.

Nando